

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۲۰۶ - ۱۹۳

دیالکتیک عدالت و نظم عمومی و سنتز حقوق شهروندی

حمید طالب زاده^۱

چکیده

حقوق شهروندی به عنوان مجموعه حقوق تعریف شده فرد با عنوان شهروند به مفهوم رکن فرمانبردار و تاثیرگذار جامعه سیاسی در برابر دولت با لحاظ فاکتور ارتباط ایندو در قالب تابعیت و نهایتاً یکسان بودن تمام افراد جامعه در برابر قانون با عنایت به رابطه نامتقارن بین قدرت ناب سیاسی و فرد مشخصاً با مفاهیم عدالت و نظم عمومی اشتراک پیدا می کند که با تحلیل این مفاهیم به نظر میرسد حقوق شهروندی بعنوان نمونها و مصادیق مفهومی از عدالت که در مقام عمل تزامم با نظامات اجتماعی مربوط به نظم عمومی پیدا می کند مطرح می گردد لحاظ مبانی، غایات و کیفیت طرح این مسایل گفته های فوق را تایید می نماید. البته لحاظ نسبیّت در تمامی مفاهیم سه گانه عدالت، نظم عمومی و حقوق شهروندی همانند سایر مفاهیم علوم انسانی مانع از این امر است که به طور جزم فرض فوق را مورد تاکید قرار داد ولی لحاظ تعاریفی نسبتاً مقبول از این مفاهیم موید امر خواهد بود.

واژگان کلیدی

حقوق شهروندی، عدالت، نظم عمومی، تابعیت، حاکمیت، شخص.

۱. گروه حقوق، واحد ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، ارومیه، ایران.

طرح مسأله

در زمان ایجاد دولت شهر در یونان باستان مفهوم مقدماتی شهروند نیز با ضابطه ارتباط از طریق پیوند فرد با دولت شهر نیز پدیدار شد هر چند این مفهوم در قالبی که ما هم اکنون از حقوق شهروندی اراده می‌کنیم ارائه نمی‌شده ولی میتوان آن را مبنای شهروندی قرارداد. اما مفهوم مدرن از حقوق شهروندی پس از ارائه نه چندان کامل آن در منشور کبیر بریتانیا در قرن دوازده میلادی پس از جنبشهای قانون اساسی در دوران نوزایی و تشکیل جوامع سیاسی در قالب دولت - کشور پدیدار شد.

پس از گسترش مفاهیم انترناسیونالیستی و اصالت انسان و وضع قواعد جهانشمول حقوق بشری در نسلهای تکاملی این حقوق، حقوق شهروندی نیز ذیل این عنوان مورد بحث قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که معمولاً در بررسی حقوق شهروندی در غرب آن را به سه دوره کلاسیک، قرون وسطی و رنسانس تقسیم بندی می‌کنند.^۱

مفهوم عدالت نیز به عنوان آرمان زندگی اجتماعی از زمانهای دور مطرح بوده ولی دوران طلایی این مباحث نیز به یونان باستان بازمیگردد تعاریف متعددی از عدالت از طرف اندیشمندان ارائه گردیده و این تنوع خود باعث گردیده تقسیمات متعدد از این مفهوم صورت پذیرد و هر تعریف قسمتی از مفهوم را بیان دارد آشنا ترین مفهوم بشری که در مقام تبیین و اجرا دورترین مفاهیم بشمار می‌رود. و در مقام عمل با لحاظ دانش بشری جزو دست نیافتنی ترین موضوعات است. اما آنچه مسلم است این که مفهومی در حال تکامل و گسترش است که با رشد بشر رو به کمال دارد.

اقتضات اصالت انسان نتوانست نافی مصالح اجتماعی او گردد و ذهن انسان همیشه در میان این دیالکتیک در حال سنتز جدیدترین هاست بنابراین مصالح اجتماعی اقتضای لحاظ منافع اجتماعی از طریق ایجاد نظاماتی با کارکرد جامعه گرا را دارد فلذا مفهوم نظم عمومی نیز به نظر همگام با آنتی تز خود در حال تکامل و منتظر ایجادهای تازه می‌باشد. این موضوعات مدرن اما با ریشه های دیرین ارزش بررسی و کنکاش با لحاظ مقتضیات روز را دارا هستند.

۱. احمد دستمالچیان، کلیات حقوق شهروندی، اداره صیانت از حقوق شهروندی وزارت کشور، ص ۵

حقوق شهروندی

حقوق شهروندی یکی از مفاهیمی است که همگام با تکامل تدریجی مفهوم جامعه سیاسی در قالب دولت - کشور تکامل یافته است به لحاظ مبانی می توان آن را به جنبشهای لیبرالیستی ناش از افکار اومانیستی نسبت داد که بر اساس محوریت نوع انسان و استقلال و آزادی عمل او و جریان اصل اباحه در رفتار انسان پا می گیرد.

تعاریف زیادی از شهروند به عمل آمده است بنا به یک تعریف: شهروند به کسی اطلاق می شود که تحت الحمایه حکومتی باشد و قوانین و مقررات آن حکومت را به رسمیت بشناسد و جزو جامعه ای محسوب گردد که دولت تمام امتیازات و حقوق آن جامعه را به تمام معنی قبول داشته باشد و در واقع دولت بخشی از آن جامعه به حساب آید. واژه شهروند رامیتوان معادل واژه citizen غربی دانست. حقوق شهروندی مجموعه حقوقی است مانند: حقوق اساسی، حق استخدام شدن، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، حق گواهی دادن در مراجع رسمی، حق داوری و مصدق واقع شدن؛ بنابراین واژه مذکور از حقوق سیاسی است .

بنابراین تعریف «حقوق شهروندی» یک مفهوم نسبتاً وسیعی است که شامل حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فردی و اموری که دارای صبغه سیاسی نیستند) می باشد. اصولاً «حقوق شهروندی» را می توان مجموعه قواعدی که بر روابط اشخاص در جامعه حکومت می کند تعریف نمود.^۱

اتصال اشخاص به سیستمهای حقوقی و تبعیت آنها از یک سیستم حقوقی مشخص در دولت کشورهای مدرن عمدتاً، بر اساس مفهوم تابعیت صورت می گیرد بنابراین میتوان حقوق شهروندی را یکی از آثار و عوارض تابعیت تلقی نمود که در تعریف حقوق و تکالیف یک شهروند عنصر اصلی و تعیین کننده تلقی می گردد. ولی بر خلاف دید جوامع سنتی تکیه حقوق شهروندی بر دارا بودن حقوق عمدتاً حقوق اساسی در ارتباط نامتقارن شخص (با لحاظ فردیت وی) با حاکمیت (به مفهوم قدرت ناب سیاسی) می باشد.

البته تکیه بر مفهوم تابعیت نافی مفهوم عام جهان وطنی (انترناسیونالیسم) به عنوان یک آرمان نمی باشد ولی در سطح پراتیک و عملی با لحاظ نشات حقوق از سیستمهای حاکمیتی ملی این تکیه قابل توجیه است بنابراین میثاقهای بین المللی راجع به حقوق بشر و حقوق شهروندی حد واسط این دو مفهوم را پر نموده و پیوند واقع گرایانه میان این دو برقرار می کنند.

در دین مبین اسلام برای شهروند به عنوان عنصری از جامعه اسلامی حقوق و تکالیفی برشمرده شده است. شهروندی مفهومی است مستقر بر قوانین فطری، قوانین الهی و قوانین

اجتماعی که مجموعه روابط شهری و شهروندی را سامان می‌دهد. این قوانین گاه به صورت نوشته شده «قانون» و گاه قوانین نوشته نشده مورد وثوق اکثریت «عرف» می‌باشند. اما حق در اصطلاح حقوق موضوعه امتیاز و نفعی است متعلق به شخص که حقوق هر کشور در مقام اجرای عدالت از آن حمایت می‌کند و به او توان تصرف در موضوع حق منع دیگران از تجاوز را می‌دهد. واژه «حق» به طور معمول به معنای فردی یا شخصی به کار می‌رود؛ در برابر «حقوق» که به معنای احکام است.

مبنای حقوق در اسلام، اندیشه‌های انسان‌شناسانه و جهان‌بینی خاص است. پذیرش مسئولیت انسان در برابر خداوند و رابطه‌ی عبودیت در تعیین حدود حقوق انسان بسیار مؤثر است. اما در اصطلاح فقه، حق نوعی مالکیت است که به‌نحو خاصی بین مالک و مملوک وجود دارد. گاهی واژه حق در مقابل ملک قرار می‌گیرد و گاه مترادف با آن و در هر دو معنا قدرتی است که برای انسان نسبت به غیر خودش جعل شده و این پایین‌ترین مرتبه ملکیت است. از طرف دیگر اثبات قدر مشترک انسان‌ها چندان ساده نیست و نمی‌توان برای همگان حقوق برابر و شامل تصویب کرد. مفهوم فطرت در اسلام، معنای کاملی را در بیان قدر مشترک انسان‌ها دارد. فطرت در معنای خاص در برابر طبیعت قرار می‌گیرد. اسلام با پذیرش دو بعد طبیعی و روحانی برای انسان، اصالت را به روح می‌دهد. فطرت در این معنا، حاکی از روح مجرد و ملکوتی انسان دارد که از دمیده شدن روحی الهی ارزشمند و متعالی شده است.^۱ از نظر موضوع نیز موضوعات و مصادیق حقوق شهروندی انطباق کامل با موضوعات و مصادیق حقوق بشر دارد.

عدالت

عدالت یکی از غایات حقوق و از آرمانهای انسان تلقی می‌گردد به لحاظ اخلاقی از آن به عنوان فضیلت فضیلت‌ها نام برده شده است به لحاظ ایضاح مفهومی عدالت یکی از غامض‌ترین و مبهم‌ترین مفاهیم مطرح در علوم اجتماعی می‌باشد. مفهوم اجمالی عدالت یکی است اما تاویل و تفسیر آن یا نظریه‌های عدالت بسیلرند^۲ از دید هستی‌شناسانه عدالت درک انسان از نظم گسترده در جهان را شامل می‌شود مشاهده طبیعت و تاریخ رویدادها، و اندیشه در خلقت، از دیرباز انسان را متوجه ساخت که آفرینش جهان بیهوده نبوده و هدفی را دنبال می‌کند. انسان نیز در این مجموعه منظم و با هدف قرار گرفته و با آن همگام و سازگار است. بنابراین، هر چیزی که در راستای این نظم طبیعی باشد، درست و عادلانه است. حقوق نیز از این قاعده بیرون نبوده و

۱. همان ص ۱۴

۲. هیلل استاینر، مفهوم عدالت، مجله مجلس و پژوهش، ۱۳۸۲، شماره ۳۸ ص ۱۱

مبنای آن در مشاهده موجودات و اجتماع‌های گوناگون است. پس، از ملاحظه آنچه هست می‌توان به جوهر آنچه باید باشد دست یافت. به بیان دیگر به لحاظ عملی حرکت به آنچه باید باشد را در بر می‌گیرد به عبارت بهتر درک جایگاه هر چیز و وضع شی در موضع آن می‌باشد. البته وضع شی در موضعش به تنهایی صورت مساله عدالت را بیان می‌کند و حل این مساله به شناسایی موضع هر شی می‌باشد که به لحاظ عقلی مفهومی نسبی و متغیر وابسته به متغیر علم انسان می‌باشد. بدین ترتیب، آرمان عدالت و مصداق‌های آن ثابت نیست و به جای عدالت معقول و جاودانه، باید از «عدالت زمانه» سخن گفت. دادرسان، هنرمندان تمیز اخلاق و عدالت و تواناترین حامیان این ارزش‌ها هستند و پایبندی روانی آنان به رعایت حرمت قانون و آراء گذشته خود و همچنین سلسله مراتب قضایی که به وحدت رویه‌ها می‌انجامد، از مهم‌ترین عوامل ایجاد نظم در اجرای عدالت و جلوگیری از آشفتگی راه حل‌ها در این زمینه است.

تعاریف متعددی از عدالت صورت گرفته ولی مهمتر از این تعاریف تقسیماتی است که از این مفهوم به دست داده شده است.

موضوع برقراری عدل و عدالت در جامعه یکی از ارکان دین مقدس اسلام می‌باشد، به گونه ای عدل الهی یکی از اصول اعتقادی شیعیان و برخی از فرقه های اهل تسنن مانند معتزله می باشد.

امام علی (ع) عدل و عدالت را یکی از پایه ها و بنیاین های قوام هر حکومت می داند. آن حضرت عدل را زیبایی و جمال حاکمان و معیار سیاست مطلوب را رعایت عدالت در جامعه می پندارد.

امام علی (ع) عدالت را تساوی و برابری حق افراد (در شرایط برابر) تعریف نموده است و معتقد است که بنا بر اصل تساوی افراد در خلقت، آزادی و مساوات یک حق بشری و الهی برای همه مردم است. آن حضرت معتقد است که توزیع اموال بیت المال باید به صورت عادلانه بین مردم تقسیم شود و هرگز حاضر نبود برای حمایت اشراف و بزرگان قریش و حتی برادرش عقیل (که وضعیت مالی خوبی برای تأمین مایحتاج عیال و فرزندانش نداشت) سهمی بیشتر به آنها اختصاص دهد.

بنابراین دیدگاه های امام علی (ع) درباره عدل و عدالت و راهکارهای برقراری آن، اندیشه‌ای جاودانه و ابدی و الگویی منحصر به فرد برای هر حکومت اسلامی است و به مرور زمان نه تنها سست و کم اهمیت نگشته بلکه پس از گذشت قرن ها، مشتاقان و شیفتگان (مسلمان و غیر مسلمان) بسیاری پیدا کرده است.^۱

۱. محمد مولایی، دیدگاه امام علی (ع) درباره عدالت در حکومت اسلامی، www.confbank.um.ac.ir

عدالت به اعتباری به عدالت صوری و عدالت محتوایی تقسیم می‌شود عدالت صوری در بر گیرنده مفهوم برابری انسانها می‌باشد و جزو معدود تقسیماتی از عدالت است که کمتر مورد مناقشه قرار می‌گیرد در برابر عدالت محتوایی که به مفهوم سزاواری و شایستگی تکیه می‌نماید و حل مساله عدالت را از حیث ماهوی دنبال می‌کند. برخلاف عدالت محتوایی می‌توان در عدالت صوری به شاخصهای مشترک و کلی اشاره کرد مثل:

الف- دادن حق به صاحب حق

ب- بیطرفی و فقدان جانبداری (در عدالت مقایسه ای نه در عدالت غیر مقایسه ای)

ج- رعایت موازین دادرسی

برای شناخت شاخصهای عدالت محتوایی باید به فلسفه اخلاق و ارزش رجوع کرد. البته جالب توجه است که خود شاخص های عدالت صوری نیز بار ارزشی دارند که باز در فلسفه اخلاق بحث می‌شوند.

بر مبنای عدالت صوری، اگر قاعده‌ای به همه موقعیت‌ها و اشخاصی که موضوع آن قرار می‌گیرد یکسان حکومت کند و تبعیض روا ندارد، عادل است، خواه مفاد آن قاعده درست باشد یا نادرست. بر عکس، در عدالت ماهوی به مضمون و محتوای قاعده نیز توجه می‌شود و برابر داشتن کفایت نمی‌کند؛ کیفیت نیز مطرح است و سزاوار بودن نیز شرط اجرای عدالت به شمار می‌آید. برای مثال، عدالت این نیست که هر قاتلی بدون توجه به وضع روحی و جسمی و سن اش، به اعدام محکوم شود یا کیفر ببیند. ولی، برابر داشتن تمام کسانی که در موقعیت یکسان قرار گرفته‌اند لازمه عدالت است. به طور معمول، عدالت به معنی کامل خود به کار می‌رود، مگر این که با قید صوری همراه باشد.

تقسیم دیگر عدالت به عدالت طبیعی (تکوینی) و عدالت حقوقی (تشریحی) می‌باشد. در کتاب اخلاق خود، عدالت را به طبیعی و قانونی تقسیم می‌کند. مقصود او از عدالت طبیعی قواعد همگانی و نوعی است که از طبیعت اشیاء سرچشمه می‌گیرد و ارتباطی به عقاید اشخاص و قوانین حاکم بر جامعه ندارد. بر عکس، عدالت قانونی وابسته به اوامر و نواهی قانون است و ضابطه نوعی ندارد. برای مثال، نرخ بازخريد زندانی را قانون معین می‌کند و اجرای عدالت قانونی، منوط به پرداخت همان نرخ است. بدین ترتیب، برخلاف عدالت طبیعی که چهره آرمانی و الهی دارد، عدالت قانونی همانند حسن و قبح شرعی نزد متکلمان و عالمان اصول اسلامی است و از داده‌های قانون استنباط می‌شود. از این حیث موقع انسان در نظم طبیعی موجود تعبیر به عدالت طبیعی و موقع انسان در برابر حقوق و تکالیف موضوعه تعبیر به عدالت حقوقی می‌گردد.

این تقسیم‌بندی، الهام بخش نویسندگانی است که از بیم تجاوز دادرسان به آرمان‌های ملی و اختلاط صلاحیت‌های قوه قانونگذاری و قضایی، اجرای عدالت را به طور مقید و در چارچوب

قوانین برای دادرسان مجاز شمرده‌اند، بدین ترتیب که دادرس، در مقام تفسیر قوانین، می‌تواند از عدالتی که مجموعه قوانین به او تلقین می‌کند الهام گرفته و پا را از آن فراتر نهد. به بیان دیگر، قاضی باید همچون اسیری در بند، حرمت زنجیرهای قانون را که بر پای بسته شده است نگاه دارد و قدم در «سیاست قانونگذاری» نهد.

تامل در رویه‌های قضایی نشان می‌دهد که بسیاری از آراء دادگاه‌ها از نظر منطقی قابل توجه نیست و چه بسا مخالف با قانون است. همه این انحراف‌ها را به اشتباه با سوء نیت قاضی نمی‌توان نسبت داد. گاه وجدانی بیدار و آگاه است که به سوی عدالت گام بر می‌دارد و نظریه‌های حقوقی را در استخدام می‌گیرد.

بدین ترتیب، به جای «عدالت قانونی» که مفهومی بیپه‌وده و خنثی را به ذهن می‌آورد، باید از عدالت قضایی یا حقوقی سخن گفت تا نمودار تمام واقعیت‌های قانونی و اجتماعی و روانی باشد و گویای نظم شود که سلسله مراتب دادگاه‌ها و تکلیف اجرای قانون به آن می‌بخشد. قاضی در خدمت قدرتی که او را برگزیده نیست؛ در خدمت عدالت است و از قانون به عنوان ابزار راهیابی به آرمان خود سود می‌برد.

نظم عمومی

نظم عمومی نیز همانند سایر مفاهیم بنیادین علوم اجتماعی و انسانی از مناقشه برانگیز ترین مفاهیم می‌باشد. نظم در اصطلاح ترتیب زمانی و مکانی امور را می‌گویند که هر چند در مقام ایجاد، بسته به غایات تعریف می‌شود ولی ذات مفهوم فارغ از غایت تعریف آن منشا اثر قرار می‌گیرد.

بسیاری نظم عمومی را از مصادیق مصلحت عمومی دانسته‌اند که بر نظم کلی جامعه انسانی و ساختار کلان آن اطلاق می‌شود نظم عمومی در اینجا به معنای آن نوع و سطح از نظم در روابط میان افراد و اداره عمومی است که بدون آن اساساً چیزی به نام زندگی اجتماعی و جمعی ممکن نخواهد بود.^۱

به لحاظ حقوقی مفهوم نظم عمومی در رابطه با نظامات متفاوت اجتماعی تعریف می‌گردد که شامل نظامات اقتصادی، اجتماعی و غیره می‌باشد از لحاظ عملی این مفهوم در تقابل حقوق فردی با حقوق اجتماعی تعریف شده توسط دولت بروز پیدا می‌کند بنابراین بیشتر در قالب تقابل پوزیتیویسم با ناتوریسیسم و حقوق طبیعی انسان است که موضوع بحث قرار می‌گیرد.

از نظر بعضی پوزیتیویستها دولت در مرکز تمامی نظریه‌های فلسفی حقوق قرار دارد و البته حقوق از اخلاق و عدالت تفکیک شده و به جای خیر و شر بر اساس قدرت مافوق قرار می‌

۱. محمد راسخ و مهناز بیات کمیتکی، مفهوم نظم عمومی، مجله تحقیقات حقوقی، زمستان ۱۳۹۰.

گیرد. از دیدگاه آستین حقوق موضوعه بر اساسا چهار عنصر فرمان، ضمانت اجرا، تکلیف و حاکمیت تعریف می‌شود.^۱

تعریف دقیق و مشخص از مفهوم نظم عمومی بین دانشمندان علم حقوق اختلاف است اما آنچه که فصل مشترک این تعاریف است رابطه نظم عمومی با عرف و منافع عموم مردم است؛ یعنی نظم عمومی ضامن حفظ منافع عمومی و عرف مردم است منفعت عمومی خواست اکثریت و مورد اراده اکثر مردم است و اگر اراده یک فرد بخواهد در آن جامعه خلاف اراده اکثریت عمل کند قابل قبول نیست پس نظم عمومی مربوط به منفعت عمومی و منفعت عمومی مربوط به اراده عموم و عرف جامعه است و علت اینکه نظم عمومی مقدم بر اصل حاکمیت اراده یک انسان است به این نکته بر می‌گردد که همواره اراده جمعی بر اراده فردی مقدم است.

پس نظم عمومی عبارت است از نظمی که عموم مردم و قاطبه عرف جامعه بر پایه جلب منافع عمومی می‌خواهند.

نظام لیبرالیسم باز به خواست نفسانی انسانی اصالت بخشید اما این بار خواست جمعی یک جامعه را برخواست فردی افراد مقدم می‌دارد و باز معیار، همان اراده و خواست نفس انسان است که به طور جمعی لحاظ شده است.

این نهاد رابطه بسیار تنگاتنگی با منافع اجتماعی دارد و حتی بسیاری از حقوق‌دانان در تعریف نظم عمومی آن را به منافع جامعه تعریف کرده‌اند. از آنجا که منافع از مفاهیم نسبی است و تغییر زمان و مکان باعث تغییر مفهوم آن می‌شود، ماهیت نظم عمومی نیز امری متغیر و نسبی جلوه می‌کند که قلمرو آن با توجه به تغییرات شرایط اجتماعی و اقتصادی، گسترده و تنگ می‌شود و همین نسبی بودن ماهیت، باعث اختلاف نظرهای فراوانی درباره تعریف، مبنا و قلمرو نظم عمومی شده است.

حقوق‌دانان تعریف واحد و روشنی از نظم عمومی ارائه نکرده‌اند. به نظر می‌رسد، این مفهوم در نزد دانشمندان حقوق نیز چندان روشن نیست و در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، زیرا در تعیین ضابطه برای تشخیص قواعد نظم عمومی، تفسیرهای گوناگونی از نظم عمومی ارائه کرده‌اند. وجود تفسیرهای متفاوت ناشی از چندگانگی ماهیت حقوقی نظم عمومی نیست، بلکه با یک استقرای ناقص در قوانین به خوبی استدارک می‌شود، در تمام مواردی که به نظم عمومی استناد می‌شود، هدف این است که از اجرای امری که با منافع و مصالح عمومی جامعه تعارض دارد، ممانعت شود. به این معنا که مصالح عام مورد نظر برای وضع قواعد با مصالح فردی اشخاص

۱. محمد رضا ویژه، اثبات‌گرایی حقوقی و آثار آن بر دولت حقوقی و حق‌های شهروندی، ارج نامه دکتر الماسی، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول ۱۳۹۰، ص ۶۷۱.

درگیر است و در این صورت مصلحت اهم که همان مصالح عمومی است، ترجیح داده شده است. بدیهی است که مصالح و منافع جامعه امری ثابت نیست و دائم در حال تغییر و تحول است. بنابراین عوامل مؤثر در تعیین آن مصالح و منافع هم بسیار متنوع خواهد بود. نتیجه این می‌شود که برای شناسایی مفهوم نظم عمومی، نمی‌توان معنا و مفهوم ثابتی را در نظر گرفت؛ یعنی نظم عمومی یک مفهوم نسبی خواهد بود که با ملاحظه همه عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه تعیین خواهد شد. البته این بدان معنا نیست که نظم عمومی دارای مفاهیم متعدد است.

بنا بر این، قاعده‌ای مربوط به نظم عمومی است که در ردیف اموری باشد که نظام جامعه، چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه‌های سیاسی، اداری، فرهنگی و اخلاقی به آن وابسته است و نقض آن امور به این نظام خدشه و خللی وارد می‌آورد و قوه حاکمه را از استقرار آن نظام ناتوان می‌سازد. طبیعی و بدیهی است که در یک جامعه نظام‌مند، افراد نباید بتوانند قدرت بر هم زدن این نظم را با تراضی داشته باشند. لذا گفته شده است: از مهم‌ترین اوصاف نظم عمومی، لزوم رعایت آن از سوی همه افراد جامعه است.

اعتبار نظم عمومی در مصادیق مختلف مورد استناد، یکسان نیست. در موضوعات حقوق اساسی و آزادی‌های ذاتی بشر، از قبیل حق حیات، حق تعیین سرنوشت، آزادی بیان و اندیشه و غیره، قواعد عامی وجود دارد که به نظم عمومی مربوط می‌شود و افراد به هیچ عنوان نمی‌توانند - براساس قرارداد - بر خلاف آن قواعد عمل نمایند. اما در موضوعات حقوق خصوصی، نظم عمومی، یک مکانیزم حقوقی است که دولت به وسیله آن قراردادهای خصوصی مغایر با منافع عمومی را باطل اعلام می‌کند. بنا بر این در حقوق مدنی، نظم عمومی ابزاری است که اصل آزادی اراده در قراردادها را محدود می‌سازد. منتها، همان طور که پیش‌تر آمد، چون استناد به نظم عمومی در تحدید اراده‌ها، جهت حفظ مصالح عامه و تأمین منافع عمومی است و دولتها برای تحقق این هدف، قواعدی را وضع می‌نمایند که دائم در حال تغییر و تحول است، موارد استناد به نظم عمومی هم دائماً متغیر است. هنجارمندی از ارکان جامعه بوده و به لحاظ مبنا کارکردی سوسیالیستی داشته و معمولاً در تعارض با حقوق فردی قرار می‌گیرد.

بررسی تطبیقی مفاهیم حقوق شهروندی، عدالت و نظم عمومی

برای بررسی تطبیقی مفاهیم سه گانه حقوق شهروندی، عدالت و نظم عمومی ابتدا باید اشاره به محور مشترک این چند مفهوم نمود تا بتوان جایگاه متفاوت هر یک از این مفاهیم را تبیین کرد.

حقوق علم بررسی ضوابط حاکم بر روابط اشخاص در مفهوم زندگی اجتماعی می‌باشد با این تذکار موضوع اصلی علم حقوق رابطه میان اشخاص می‌باشد که هم خود رابطه و هم

طرفین آن برای تحلیل، موضوعیت دارند بنابراین عنایت به این مطالب نشان می‌دهد که در این مفاهیم سه گانه یک رابطه نامتقارن بین شخص (با لحاظ فردیت وی) و حاکمیت (به مفهوم قدرت ناب سیاسی) وجود دارد که از لحاظ امکانات، صلاحیتها و غیره متفاوت می‌باشند بنابراین یک طرف ضعیف در مقابل یک طرف قوی قرار می‌گیرد و توجه به این نکته که ضمانت اجرا و تضمین آن از سوی طرف قوی تعیین و اجرا می‌گردد به لحاظ حقوقی به یک چالش عمده منجر می‌شود و توسل به مفاهیم بنیادین در علوم سیاسی و حقوق اساسی و نظریه پرداززی در مبانی علم سیاست و حقوق در راستای حل این چالش عمده صورت می‌گیرد. بنابراین طرفین رابطه در موضوعات حقوق شهروندی، عدالت و نظم عمومی این دو شخص بوده و خود رابطه نیز مبتنی بر تعیین حقوق و تکالیف این دو در برابر هم می‌باشد.

غایت اجتماعی هر نظام حقوقی باید با مبانی آن هم افزایی و هماهنگی داشته باشند و این امر یک ضرورت است مبانی یک نظام حقوقی در تمام نهادهای آن اعم از حوزه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تربیتی و ... جهت گیری اش بدون استثنا باید منطبق با اهداف اجتماعی قانونگذار باشد^۱ حقوق شهروندی هم در قالب یک نظام حقوقی استثنا از این امر نبوده و بنا براین نقض این ضرورت منجر به یک تناقض در سیستم می‌شود و تداخل دو مفهوم نظم عمومی و عدالت به نظر تناقض یا حد اقل چالشی برای این موضوع ایجاد می‌کند

البته همچنانکه در متن نیز به آن اشاره رفته است تمامی آن مفاهیم مفاهیمی سیال و انعطاف پذیر مبتنی بر دانایی ناظر آن می‌باشند فلذا نوع رویکرد، مبانی اندیشه و البته حسن نیت از عوامل تعیین کننده و تاثیر گذار در تعامل این مفاهیم با هم می‌باشد. این نسبیت نباید به عنوان عاملی مهم در عدم ثبات نظام ایجاد شده در برخورد این مفاهیم باشد چرا که در حد اقلی از این مفاهیم که به طور ملموس منافع همه افراد را لحاظ می‌کند اتفاق نظرهایی وجود دارد که به لحاظ عملی قوام کاربردی لازم را به این نظام می‌دهد.^۲

حقوق شهروندی به مفهومی که در جهان امروز تبیین می‌شود به لحاظ تطابق با مفهوم عدالت در بخشهایی با این مفهوم همپوشانی دارد بدین ترتیب که با لحاظ برابری شهروندان در برابر قانون به عنوان رکن اولی حقوق شهروندی در قالب مدرن آن عدالت صوری را به ذهن انسان متبادر می‌نماید و این تداعی و تبادر در تحلیل هم همخوانی و همپوشانی این مفهوم را می‌رساند فلذا منطقه اشتراک این دو مفهوم به شمار می‌آید و به لحاظ تحلیل محتوایی و انطباق با عدالت محتوایی موضوع را به دیگر شاخه های علم حقوق وامی‌گذارد و می‌توان تبیین

۱. غفور خویی، فلسفه حقوق، مجمع علمی و فرهنگی مجد، چاپ اول ۱۳۹۳، ص ۷۲

۲. همان، ص ۱۸۷

نسبی عدالت محتوایی با حقوق شهروندی را مشاهده کرد البته باید خاطرنشان ساخت که تفکیک مطلق محتوا از صورت در مباحث حقوقی به شکل کلیشه فوق ممکن نخواهد بود.

از زاویه دید دیگر با عنایت به تعریف حقوق شهروندی با قانون و ارتباط شهروند با یک سیستم حقوقی به عنوان حقوق موضوعه این مفهوم (حقوق شهروندی) با مفهوم عدالت حقوقی اشتراک پیدا می کند و در واقع می توان آن را دید پوزیتیویستی از مفهوم عدالت تلقی نمود بنابراین در این تقسیم بندی نیز حوزه اشتراک عدالت با حقوق شهروندی همپوشانی با عدالت حقوقی دارد.

اما در ارتباط با نظم عمومی به نظر می رسد با تحلیلهای پیش گفته تقابل و تعارضی موجود است به این صورت که در مقام برقراری نظم عمومی بر اساس منافع اجتماعی و ایجاد نظامهای مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و غیره حقوق شهروندان در معرض تهدید قرار می گیرد و البته حقوق مساوی هر شخص از جمله دولت به عنوان متولی نهادهای عمومی (از دید حقوق طبیعی) مخدوش شده و برتری دولت در برابر اشخاص دیگر به عنوان دارنده قدرت ناب سیاسی (از دید اثبات گرایانه) تثبیت می گردد. که با این اوصاف نه تنها همپوشانی بین دو مفهوم نظم عمومی و حقوق شهروندی وجود ندارد بلکه فراتر از تباین رابطه تقابل نیز وجود پیدا می کند.

البته اگر دید وسیع نسبت به حقوق شهروندی را لحاظ کنیم یعنی آن را مجموعه حقوق و تکالیف متقابل دولت و فرد بیانگاریم (و نه فقط حقوق فرد در برابر دولت) در این صورت رابطه ایندو عموم خصوص بوده و در مقام تداخل ایندو نیاز به اولویت بندی وجود خواهد داشت. شایان ذکر است که از نظر بسیاری از متخصصان فلسفه حقوق در صورت تزاحم باید به اصلاح سیاستهای ملی پرداخت تا منافع و مصالح یک گروه یا قوم خاص نیز تامین شود.^۱

نتیجه گیری

لحاظ اشتراکات عدالت، حقوق شهروندی و نظم عمومی با توجه به دیدگاه مکاتب و نحله های مختلف فکری در زمینه مبانی و مبادی اندیشه های حقوقی و سیاسی از حیث صلاحیت و اختیار و اقتدار حاکمیت در برابر افراد جامعه، ایجاد توازن میان مبانی طرفدار حقوق انسان بما هو انسان از سویی و قوای ناظر و مدافع حقوق جمعی به نمایندگی دولتها از طرف دیگر را اجتناب ناپذیر می سازد فلذا عدالت به عنوان مفهومی بنیادین و آرمانی برای سیستمهای حقوقی در مقام تکوین و ایجاد مصادیق حقوقی شکل دهنده حقوق شهروندی موثر بوده و در مقام اجرا نیز در مراحل تفسیر و انطباق مصداق با قاعده بعنوان راهنمای چنین حقوقی شمرده می شود که به این ترتیب در راستای تقویت قوای حقوق بشر در برابر قدرت دولتها که عمدتاً با تکیه بر نظم عمومی توجیه می شود عمل می کند البته در خصوص مفهوم خاص حقوق شهروندی بعنوان جلوه ای از حقوق بشر در نسلهای مختلف آن تکیه بر مفاهیم یکسان ساز افراد در برابر قوانین آن را به لحاظ عملی یک گام جلوتر از جلوه های دیگر این نوع دید نسبت به حقوق قرار می دهد به این معنی که تعریفی از شهروند در قالب رابطه ای یکسان با نام تابعیت صورت پذیرفته و باعث می شود عملاً اشخاص حداقلی از یکسانی را که لازمه اجرای حقوق بر مبنای موازین عدالت هست را دارا باشند. نسبت موضوع نیز همچنانکه گفته شد کارایی این بحث را تحت تاثیر جدی قرار نمی دهد البته در دیدی کلان تر تمایل غریزی به حفظ منافع فردی و گروهی ممکن است مصادره به مطلوب کند که در این خصوص نیز لحاظ میزان دانایی و البته حسن نیت می تواند موثر واقع گردد.

فهرست منابع

منابع فارسی

۱. جان رالز، مترجمین سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، نظریه عدالت، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.
۲. جعفری محمد تقی، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب، نشر دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰.
۳. خویینی غفور، حقوق شهروندی و توسعه پایدار، فرهنگ صبا، ۱۳۸۶.
۴. -----، فلسفه حقوق، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۵. دستمالچیان احمد، کلیات حقوق شهروندی، اداره صیانت از حقوق شهروندی وزارت کشور، سایت وزارت کشور.
۶. راجر سالیوان، مترجم عزت الله فولادوند، اخلاق در فلسفه کانت، طرح نو، ۱۳۸۰.
۷. راسخ محمد، حق و مصلحت مجموعه مقالات، نشر نی.
۸. ----- و مهناز بیات کمیتکی، مفهوم نظم عمومی، مجله تحقیقات حقوقی، زمستان ۱۳۹۰.
۹. مارک تیبیت، ترجمه حسن رضایی خاوری، فلسفه حقوق، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۶.
۱۰. محسنی حسن، ارج نامه دکتر الماسی مجموعه مقالات، شرکت سهامی انتشار.
۱۱. هربرت هارت، ترجمه محمد راسخ، مفهوم قانون، نشر نی، ۱۳۹۰.
۱۲. هیلل استاینر، مترجم محمد راسخ، مفهوم عدالت، مجله مجلس و پژوهش، شماره ۳۸.

منابع لاتین

13. Aristotle, The Nicomachean Ethics, trans. H. Rackham, Cambridge: Harvard university press
14. Athias , Christian, Philosophie du droit.2e edition, Paris, P.U.F, 2004
15. Del vecchio(G), L Etat et le droit, paris , dalloz, 1964
16. Friedmann,w, theorie generale du droit, 4e edition, Paris L.G.D.j , 1965
17. Ripert georges , La regle moral dans les obligations civiles , 4e edition, paris, 1949.

